

۱۱ سپتامبر و تحول مفهوم منافع ملی:

گذار از منافع ملی به منفعت نظام جمهوری اسلامی

فرزاد پورسعید

کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

«سیاست آن چیزی که به نظر می‌رسد یعنی بیان اراده جمعی نیست فقط در جایی به خوبی نفس می‌کشد که فی‌نفسه مورد تردید، متشتت و مبهم باشد.»
(میشل فوکو: قیامی با دستهای خالی)

هجوم انتحاری به برجهای مرکز تجارت جهانی به عنوان نمادهای سرمایه‌داری جهانی شده و ساختمان وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در آغاز هزاره سوم، رخدادی عظیم بود که سرنوشت جامعه بشری را دگرگون و تاریخ روابط بین‌الملل را به دو برهه پیش و پس از این واقعه تقسیم کرد. در واقع این نخستین حمله مستقیم به قلمرو آمریکا پس از ۱۸۱۲م بود که عمق نفوذپذیری و آسیب‌پذیری تنها ابرقدرت جهان را نمایان ساخت و به دوران گذار و آشفتگی حاکم بر روابط بین‌الملل پایان داد. تحول در اساسی‌ترین مفاهیم حقوق بین‌الملل از جمله جنگ، صلح، دفاع، تجاوز و تروریسم، گذار از نظام تک - چندقطبی به سیستم تک‌قطبی، اهمیت دوباره منابع سخت‌افزاری قدرت، افزایش دوباره وزن دولت ملی به عنوان بازیگر مهم در سطح بین‌الملل و غلبه پارادایم خشونت بر گفت‌وگو از جمله مهم‌ترین پیامدهای این رویداد هستند. در این بین جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل همسایگی با افغانستان و عراق یعنی اولین و دومین هدف در جنگ مرحله‌ای ایالات متحده علیه «تروریسم»، از پیامدهای این حادثه تأثیرپذیرفته است. حضور آمریکا در افغانستان و هجوم احتمالی این کشور به عراق، توازن نیروها در منطقه را به ضرر جمهوری اسلامی ایران برهم زده و امکان تشدید تخاصم و اصطکاک منافع ایران و آمریکا را افزایش خواهد داد. از سوی دیگر ایران به دلیل ویژگی‌های ممتازی که دارد یک کشور بین‌المللی محسوب می‌شود و نمی‌تواند در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، نقشی حاشیه‌ای را انتخاب

نماید. (۱) این بدان معناست که هرگونه تغییر در ساختار و فرآیند روابط بین‌الملل به تغییر ساختار و فرآیند محیط داخلی سیاست در ایران منتهی می‌شود و محیط بین‌المللی نیز در صورت تغییر در رویه‌ها و بازیگران سیاسی در ایران، از آن تأثیر می‌پذیرد. (۲) بنابراین می‌توان ادعا نمود که یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعه راهبردی در ایران امروز، بررسی تأثیرات رویداد ۱۱ سپتامبر بر سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در سطح کلان است. در عین حال بیشتر مطالعات و پژوهش‌های انجام گرفته در این خصوص، به درک تأثیرپذیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی همت گمارده‌اند و سعی خود را در جهت ارائه الگوی بهینه تصمیم‌سازی در این عرصه صرف نموده‌اند. (۳) براین اساس مقاله حاضر تلاش دارد تا به منظور فهم چیرستی و چگونگی تأثیرگذاری حادثه ۱۱ سپتامبر بر سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌های داخلی و خارجی به این پرسش اساسی بپردازد که مهم‌ترین پیامد امنیتی این رویداد برای نظام جمهوری اسلامی چیست؟ در پاسخ به این پرسش نوشتار حاضر مدعی است که در پرتو حادثه یازدهم سپتامبر و حوادث متعاقب آن محیط داخلی و خارجی سیاست در ایران شاهد گذار از منافع ملی به منفعت نظام در عرصه کلان سیاست‌گذاری است و این امر تهدیدی امنیتی برای نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. یعنی به واسطه تهدیدات سیاست‌مداران کاخ سفید، اولاً تعقیب منافع به تحصیل منفعت تقلیل یافته و ثانیاً به تناسب ماهیت تهدید که سعی در جداسازی مردم از حکومت دارد، بیم آن می‌رود که حاشیه امنیتی نظام یعنی عرصه ملی از آن سلب شود. برای پردازش فرضیه مذکور و در نهایت تأیید آن، این مقاله در دو بخش نظری و تاریخی سازماندهی شده است. در بخش نخست مفهوم منافع ملی، شیوه‌ها و مکانیسم‌های تغییر و تحول در تعریف و ارزیابی آن و هم‌چنین نسبت آن با مقوله امنیت بازکاوی می‌شود و در بخش دوم از آنجا که واژه «گذار» متضمن بحثی تاریخی است، به اجمال به بررسی تحول مفهوم منفعت در پرتو تغییرات داخلی و خارجی در تجربه جمهوری اسلامی ایران خواهیم پرداخت.

الف: چیرستی منافع ملی و چگونگی تحول مفهومی آن

«منفعت» غالباً به آنچه نزد شخص یا گروهی واجد سودمندی است اطلاق می‌شود زیرا به او یا به آنها چیزی را می‌دهد که طالب آن هستند و یا موجبات خرسندیشان را فراهم می‌کند. براین اساس منفعت در نزد اشخاصی که در پی آنند آن اندازه مهم است که در تعیین قواعد رفتاری که ملزم به رعایت آن هستند و در داوریه‌های ارزشی آنان مؤثر واقع می‌شود. (۴) بنابراین همان‌گونه که دیوید سینگر تأکید می‌کند: «منفعت ملی چشم‌انداز مبهمی است که غالباً ما جهان را در آن می‌بینیم، دشمنانمان را با آن شناخته و محکوم می‌کنیم، شهروندانمان را با استناد به آن تابع خود

می‌سازیم و اعمالمان را به واسطه آن تأیید اخلاقی نموده و کارائی می‌بخشیم» (۵). براین اساس مفهوم منفعت ملی هم در سطح تحلیل و هم در عرصه عمل سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در جهت تحلیل، این مفهوم ابزاری است برای توصیف، توضیح و یا ارزیابی و تطبیق منابع و سیاست‌های داخلی و خارجی یک ملت و در راستای عمل سیاسی، وسیله‌ای است در خدمت توجیه، تقبیح و یا پیشنهاد سیاستها. در هر دو صورت، این مفهوم اشاره به چیزی است که برای یک جامعه ملی بهترین است. (۶) در یک تقسیم‌بندی دیگر دو بعد متمایز از مفهوم منفعت ملی را می‌بایست با توجه به تفاوت امکانات داخلی و خارجی واحدهای ملی، از یکدیگر تمیز داد. در بعد داخلی یا درون‌گرا، منافع ملی ناظر به ایجاد نظم، آرامش، ایمنی و تأمین نیازمندیهای عمومی شهروندان است و در بعد خارجی به تعیین جایگاه در خوری برای کشور در صحنه بین‌المللی نظر دارد (دو سطح ملی و فراملی). (۷) براین اساس می‌توان پیوستاری از منافع ملی را ترسیم کرد که در ابتدای آن حفظ بقا و موجودیت و در انتهای آن پرستیژ و اقتدار بین‌المللی قرار می‌گیرند. به بیان دیگر بقا اولین منفعت بشری در قالب هر مکتب و مرامی است که درجه کیفیت آن به تدریج با توجه به ارزشها و تعاریف افزایش می‌یابد. (۸) در بین دو سر این پیوستار نیز می‌توان به مواردی چون صیانت از هویت و آئین ملی، تثبیت موقعیت اجتماعی و اقتصادی شهروندان، افزایش رفاه اقتصادی شهروندان (گذار از زیستن به بهتر زیستن)، ارتقاء شأن اجتماعی و سیاسی شهروندان، ارتقاء سطح توانمندی کشور (نظامی، اقتصادی و سیاسی) در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و صدور ارزشهای ملی، اشاره نمود. بنابراین نخستین هدفی که هر واحد سیاسی تعقیب می‌کند، نگهداری خویش است. هر دولتی می‌کوشد حداقل بقای خود را تأمین کند و به این منظور امنیت جسمی و مادی خود را سازمان بخشد. (۹) این به آن معناست که اگر یک واحد سیاسی اعم از فرد، گروه، حکومت و... با خطر تهدید بقا و موجودیت خود مواجه باشد، تمامی منافع دیگر را برای رفع این تهدید، قربانی می‌کند (در صورت تراحم) و یا آنها، را در خدمت نیل به این منفعت اولیه در می‌آورد (در صورت توافق). به بیان کنت والث: «حداقل این است که دولتها در راه بقای خویش می‌کوشند و حداکثر این که در صدند بر همه تسلط یابند. هر دولت فقط پس از اینکه بقایش تضمین شد می‌تواند به فکر هدفهای دیگر بیفتد و بنابراین در مرتبه نخست و پیش از هر چیز، برای اینکه امنیت خود را به بالاترین حد برساند، وارد عمل می‌شود» (۱۰)

بنابراین اگر تهدیدهای ناشی از محیط بین‌المللی وسیع و فوری باشند، اغلب منافع جنبه حیاتی پیدا می‌کنند و حدود منفعت ملی با توجه به امنیت دولت ترسیم می‌شود. (۱۱) در این شرایط مفهوم منافع ملی به منفعت ملی تقلیل پیدا می‌کند و در نتیجه، این رویکرد حداقلی به مفهوم منفعت، تصویری ارائه می‌دهد که مهم‌ترین کارکرد آن تفکیک بین خودی از دیگری است. (۱۲) یعنی این

گذار تقلیل‌گرا، موجب افزایش ظرفیت دگرسازی شده، سطح جدیدی از آسیب‌پذیری امنیتی را شکل می‌دهد. در عین حال نسبت بین منفعت و امنیت ابعاد دیگری نیز دارد. مفهوم منفعت ملی در گفتمان مدرن با ترسیم سیمایی مثبت از امنیت ملی محوریت می‌یابد که در آن امنیت عبارت است از رسیدن به سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و صیانت از کلیه منافع ملی. (۱۳) از سوی دیگر نبود یک محور مرکزی به نام منفعت ملی نظام حاکم را دچار نوعی از هم‌گسیختگی رفتاری می‌نماید که منشاء بروز بسیاری از ناامنیه‌هاست و در صورت وجود این محور مرکزی، اصول و سیاست‌های کلان امنیتی در ورای خواست‌های حزبی که برای کسب قدرت با یکدیگر رقابت می‌نماید تعیین شده و حزب حاکم مکلف می‌شود تا به هر روش ممکن آن اهداف را تحصیل نماید. (۱۴) بنابراین عدم درک و ارزیابی صحیح از تحولات مصداقی و مفهومی منافع ملی و اولویت‌های حاصله از آن نتیجه‌ای جز افزایش ناامنی ملی و در نهایت فروپاشی دولت ملی ندارد. به همین سبب است که واقع‌گرایان در بهره‌گیری از واژه منفعت ملی برای ارزیابی سیاست‌های یک دولت، بر امنیت ملی به عنوان هسته مرکزی منافع ملی تمرکز می‌کنند. در این معنا منفعت دولت و منفعت امنیت ملی، واژگانی در هم تنیده محسوب می‌شوند. (۱۵) اما پرسش اساسی این است که این تحول مفهومی چگونه صورت می‌پذیرد؟ در پاسخ به اجمال می‌توان گفت که به تبع تغییر شرایط، محتوای مفهوم منافع ملی که حاکی از نیازها و خواسته‌های داخلی بوده است موضوعیت خود را از دست می‌دهد. به بیان دیگر منافع ملی مفهومی سیال و مبهم است که در زمینه و زمانه مشخصی قابل تحلیل بوده و پس از تغییر در Context، متن آن نیز دستخوش تحول می‌شود. براین اساس منافع ملی دولتها امکان دارد به واسطه تغییر در یکی از سطوح داخلی و خارجی، دگرگون شود. در خصوص عوامل تغییر در سطح داخلی می‌توان به مواردی چون: تغییر رژیم سیاسی (مانند وقوع انقلاب)، تغییر ارزشهای مطلوب شهروندان، افزایش و یا کاهش قدرت اقتصادی، نظامی و فرهنگی و ایجاد گرایش واگرایی یا همگرایی بین اقلیتهای قومی، نژادی، زبانی و مذهبی اشاره نمود. در بعد خارجی نیز عوامل مذکور عبارتند از: تغییر ارزشهای جهانی، تغییر ساختار بین‌الملل، تغییر رژیم‌های فراملی، بروز جنگ و یا دیگر معضلات جهانی (نظیر بحران محیط‌زیست و یا رشد انفجارگونه جمعیت) و تغییر ماهیت قدرت. (۱۶) براین اساس می‌توان به لحاظ منطقی سه وضعیت محتمل را پیش‌بینی نمود: اول آنکه محیط داخلی تغییر کند ولی محیط خارجی ثابت بماند (مانند انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶)، دوم تغییر محیط خارجی در عین ثبات محیط داخلی (مانند حادثه ۱۱ سپتامبر) و در نهایت تغییر توأمان محیط داخلی و خارجی (مانند همزمانی تقریبی پایان جنگ تحمیلی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی). بنابراین به نظر می‌رسد برای تبیین و توصیف نحوه گذار و انتقال مفهومی منافع ملی و یا توضیح و توسیع دامنه تعریف آن باید از سه معیار سود برد.

معیارهایی چون اولیت و ثانویت (یعنی گذار از منافع اولیه به ثانویه و یا بالعکس)، استمرار و تغییر (یعنی در هر تحولی کدام منفعت باز تولید شده است و کدام یک تغییر یافته) و عمومیت و خصوصیت (یعنی تحول منافع متوجه کدام بازیگر یا بازیگران است).

ب: تجربه جمهوری اسلامی و تحول منافع ملی در پرتو تغییرات داخلی و خارجی
 تاریخ نظام جمهوری اسلامی از آغاز جنگ تحمیلی (۳۱ شهریور ۱۳۵۹)، تا رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) را می‌توان به سه دوره تقسیم نمود. دوره اول که تا پایان جنگ تحمیلی (تیرماه ۱۳۶۷) ادامه داشت، دوره‌ای بود که به واسطه تهدید بقاء ملی، منفعت، دارای مضمون و مصداقی مشخص بود و به روشنی می‌توانست اجماعی ملی در خصوص بازیگران اصلی، دوستان و دشمنان و خودی و غیرخودی را شکل دهد. دوره دوم دوره‌ای است که به دوران سازندگی شهرت یافته است و به واسطه افزایش وزن مؤلفه اقتصادی قدرت، نمایانگر آغاز دوره گذار از مفهوم منفعت به مفهوم منافع در بعد ملی است. این روند در دوره سوم یعنی دوره توسعه سیاسی نیز ادامه پیدا می‌کند به گونه‌ای که با طرح مفهوم توسعه همه جانبه در پایان این دوره (که با پایان دوره اول ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی همزمان است) به نوعی اشباع در تعریف و درک از منافع ملی جمهوری اسلامی در گفتار رسمی دست پیدا می‌کنیم تا جایی که بحث پیرامون خطوط قرمز نظام و بایدها و نبایدهای آن مطرح و ایده پایان پروژه دوم خرداد (در سطح گفتاری) از سوی برخی بانیان فکری آن اعلام می‌شود.

۱- دفاع ملی؛ منفعت ملی

هجوم نظامی عراق به کشورمان با هدف فروپاشی ملی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان یکی از پیامدهای تسخیر سفارت ایالات متحده به دست دانشجویان پیرو خط امام دانست. طولانی شدن گروگانگیری اعضای سفارت و ناتوانی آمریکا در حل و فصل مسأله آمیز آن، به رژیم توسعه طلب بعث این فرصت را داد تا توافق آمریکا را برای تحمیل جنگ علیه ایران به دست آورد. ادmond ماسکی وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده سه ماه و اندی پیش از آغاز جنگ تحمیلی رسماً اعلام کرد: «سیاست اجرائی ما در قبال ایران عبارت است از: اولاً اضمحلال و از هم پاشیدگی داخلی، ثانیاً از هم پاشیدگی اقتصاد ایران و ثالثاً تهاجم به مرزهای ایران» (۱۷).

بدین ترتیب برژینسکی در تیرماه ۱۳۵۹ برنامه مذاکره محرمانه مقامات عالی‌رتبه آمریکا و عراق را طراحی کرد. ملاقات محرمانه صدام و برژینسکی در مرز اردن به منزله چراغ سبز آمریکا به عراق برای آغاز جنگ بود و این تلقی را در صدام حسین به وجود آورد که در صورت حمله به

ایران مورد حمایت آمریکا قرار خواهد گرفت. (۱۸) از سوی دیگر چپ غیر مذهبی نیز که با تسخیر سفارت آمریکا، شعارهای ضدامپریالیستی خود را از دست رفته می‌دید و در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی نیز توفیقی به دست نیاورده بود وارد فاز براندازی نظام شد. (۱۹) همزمانی تقریبی ورود ضد انقلاب داخلی و نیروی مهاجم خارجی به فاز براندازی بیانگر آن بود که استراتژی بقا به مثابه منفعتی اولیه و حیاتی باید سرلوحه همه سیاست‌گذاری‌ها قرار گیرد. و حوزه تعریف منافع به منفعت بقا کاسته شود. به بیان رهبر فقید انقلاب اسلامی: «گرگ‌ها در اطراف نشست‌اند و فرصت‌طلبی می‌خواهند بکنند که همه ایران را ببلعند و شما باید که باید حفظ بکنید». (۲۰) بنابراین «حفظ جمهوری اسلامی یک تکلیف الهی است برای همه». (۲۱) در واقع در شرایط جنگی گزینش از میان منافع آسانتر می‌شود و بعد نظامی به طور طبیعی بر ابعاد دیگر منافع ملی پیشی می‌گیرد زیرا وقتی خطر شکست در جنگ متصور باشد، دولت‌ها همه ملاحظات دیگر از جمله ملاحظات اقتصادی را به فراموشی می‌سپارند. (۲۲) در عین حال در دوره جنگ تحمیلی، منفعت بقاء علاوه بر بعد نظامی، لاجرم بعد دیگری نیز یافت که به «عدالت اجتماعی» یا توزیع عادلانه ثروت شهرت یافت. این به معنای سعی در تنظیم جهت‌گیری‌های اقتصادی به نفع محرومین و مستضعفین که اصلی‌ترین نیروهای شرکت‌کننده در جنگ تحمیلی را تشکیل می‌دادند بود. در واقع دولت‌گرایی اقتصادی در دهه نخست انقلاب پیش از آنکه گزینشی ایدئولوژیک از سوی نظام و مردم باشد، ضرورتی ناشی از شرایط خاص وقوع انقلاب، تحمیل جنگ و تحریم اقتصادی ایران از سوی نظام بین‌الملل بود و در بستر همین شرایط بود که جناح موسوم به چپ توانست در عرصه رقابت سیاسی به موقعیتی فرادست نائل آید. در عین حال در خصوص این دوره باید به این نکته ظریف توجه داشت که گرچه جمهوری اسلامی ایران در این دوره «منفعت» داشت و نه «منافع» ولی این منفعت صیغه‌ای ملی به خود گرفته بود. یعنی تهدید صرفاً متوجه بقاء نظام و بازیگران سیاسی نبود بلکه خانه و کاشانه مردم، کارخانجات، سدها، پلها، ادارات، بازار، نیروگاهها، اماکن مذهبی، مدارس، دانشگاهها،... و در یک کلام موجودیت ملی کشور مورد تهدید قرار گرفته بود. این امر به ویژه باتسری جنگ به شهرها در سالهای پایانی جنگ، شدت و حدت بیشتری یافت به گونه‌ای که در جریان دخالت مستقیم آمریکا در ماههای پایانی جنگ، وزیر دفاع آن کشور به صراحت اعلام نمود که ریشه ملت ایران باید خشکانیده شود. از سوی دیگر اپوزیسیون داخلی نیز پس از آنکه از ترور سران نظام سودی نبرد به قتل عام مردم عادی به عنوان حامیان نظام اسلامی دست زد. در نتیجه به دلیل همین ویژگی «ملی» تهدید، بازیگر اصلی مناسبات قدرت بخشی از جامعه بود که با عنوان «بسیجی» شناخته می‌شد. (۲۳) بسیجی شخصیتی بود که بر جداردهای مرز بین حکومت و مردم قرار می‌گرفت و آن دورا به یکدیگر پیوند می‌داد و

اگر چنانچه بنیانگذار جمهوری اسلامی خود به عنوان مصداق اتم و گونه ایده‌آل یک بسیجی شناخته نمی‌شد، نمی‌توانست به جنگ خاتمه داده و قطعنامه ۵۹۸ را پذیرا شود و اساساً دلیل عمده ناکامی تهدید علیه نظام جمهوری اسلامی در این دوره همین دو ویژگی یعنی ملی بودن تهدید و رهبری امام خمینی(ره) بود. بنابراین نسبت منفعت و امنیت در این دوره در ابتدائی‌ترین شکل خود یعنی حفظ بقا و موجودیت بروز و ظهور یافت. در عین حال در برابر این فرضیه، می‌توان استدلالی متناقض‌نما مطرح نمود بدین صورت که در دوران جنگ، گزاره‌های جدی، گزاره‌های ایدئولوژیک بودند و گزاره‌های ایدئولوژیک نسبتی با گزاره‌های منفعت‌طلبانه ندارند. در پاسخ باید متذکر شد که بین ایدئولوژی و منافع نوعی رابطه متقابل وجود دارد که طی آن هر یک از این دو عامل در صورتبندی دیگری تأثیر گذاشته و حتی نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کند. (۲۴) به بیان دیگر منفعت ملفوف و آغشته به ایدئولوژی است و بالعکس.

۲- پارادایم سازندگی؛ گذار از منفعت ملی به منافع ملی

پایان جنگ تحمیلی و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت به مثابه نقطه عطفی در سیاست‌های داخلی و خارجی ایران، آرایش نیروهای سیاسی در داخل کشور را تغییر داد و سرآغاز دوران جدیدی در حیات نظام جمهوری اسلامی شد که بعدها عنوان دوران سازندگی را به خود گرفت. در این دوره نظام جمهوری اسلامی با شناخت مهم‌ترین محدودیت کشور در دوره جنگ یعنی ضعف بنیه اقتصادی، اولویت خود را استحکام آن اعلام و برای تحقق این امر خط‌مشی ترویج ثبات و صلح در منطقه را دنبال کرد. رئیس‌جمهور وقت، آقای هاشمی در تشریح این سیاست چنین گفت:

«تحریم‌ها، محاصره‌ها، مشکلات روانی و فشارهای جنگ را باید مهم‌ترین عوامل ایجادکننده مشکلات و محدودیت‌های سیاسی - اقتصادی ایران دانست. اما در شرایط موجود تا حدودی وضعیت تغییر کرده و تأکید من بر صلح است. وجود اعتماد متقابل بین همسایگان و شرایط آرام در منطقه بسیاری از مشکلات را برای ما حل می‌کند.» (۲۵)

در واقع جنگ به تدریج توان مادی کشور را فرسوده کرده بود و در نهایت نظام به نقطه‌ای رسید که از حداقل توان مالی برای اداره جبهه و پشت جبهه جنگ بی‌بهره بود. سیاست انقباض اقتصادی و دولتی نمودن آن نیز نتیجه‌ای جز تقسیم فقر، ترویج دلالی و فساد اداری به ارمغان نیاورد. بنابراین پس از پایان جنگ رشد اقتصادی و افزایش رفاه مردم به اولویت نخست سیاست‌گذاران نظام تبدیل گشت و گفتمان رشد محور جای گفتمان حفظ محور را در اداره کشور گرفت. (۲۶) در نتیجه در تعریف گسترده و دامنه منافع نیز، نظام از مفهومی تنگ دامنه و مضیق در

دوره «دفاع مقدس»، به مفهومی موسع و فراخ دامنه در دوره جدید سیر نمود و بهتر زیستن در جای زیستن نشست. استیلای گفتمان رشد محور با این استدلال تحقق یافت که فقر اقتصادی، صدور و موجودیت انقلاب را به خطر می‌اندازد و برای حفظ و صدور انقلاب باید به الگویی موفق از کشوری آباد، مستقل و ثروتمند تبدیل شد. یعنی با نمونه‌سازی نظام جمهوری اسلامی جوامع دیگر خود به خود از حکومت دینی و کارآمد ما الگو برداری می‌کنند و این امر احتمال بقاء نظام را افزایش می‌دهد. بنابراین سیاست «تعدیل ساختار اقتصادی» محور برنامه‌های دولت سازندگی را تشکیل داد. مؤلفه‌های اصلی این سیاست عبارت بودند از: کاهش ارزش ریال، آزادسازی قیمت‌ها، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدائی، کاهش یارانه‌ها، استقرار خارجی، ایجاد مناطق آزاد تجاری، فعال نمودن بازار بورس، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، افزایش بهره بانکی و... که در صورت تحقق می‌توانستند رونق اقتصادی و ترمیم زیرساختهای تولیدی را به ارمغان بیاورند. از سوی دیگر بی‌جویی این سیاست نیازمند جلب همکاری کشورهای پیشرفته صنعتی و ایجاد ثبات و آرامش در منطقه خلیج فارس بود و این امر میسر نمی‌شد مگر با به رسمیت شناختن نظام بین‌المللی و تنش‌زدایی در روابط خارجی. براین اساس بنیاد سیاست خارجی ایران در دوران بعد از جنگ بر پایه گرایش به سازمانها و قواعد بین‌المللی شکل گرفت (۲۷) و ایران از کشوری غیر متعهد و تجدیدنظر طلب نسبت به نظام بین‌المللی به یک کشور غیر متعهد ولی اصلاح طلب نسبت به این نظام تغییر جهت داد. محورهای عمده این سیاست جدید عبارت بودند از همگرایی و همکاری با اعراب خلیج فارس برای اعاده ثبات در این منطقه و ترمیم و گسترش روابط با کشورهای اروپایی و سازمانهای بین‌المللی. پیگیری این سیاست‌ها با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۹۱ استحکام و قوام بیشتری یافت. به واقع فروپاشی نظام مذکور این گمانه را تقویت کرد که عمر سیاست‌های انقباضی و کنترل متمرکز دولت بر اقتصاد به پایان رسیده است. زوال ابر قدرت شرق از سوی دیگر مانع از تداوم بهره‌گیری ایران از تضاد ابر قدرتها در دوران جنگ سرد می‌شد و جمهوری اسلامی دیگر نمی‌توانست برای حفظ موجودیت و استقلال خود بازی با یک ابر قدرت را برای مقابله با ابر قدرت دیگر به انجام رساند. بنابراین به منظور افزایش ضریب امنیت ملی و توفیق در سیاست‌های اتخاذ شده باید از روابط خارجی خود با غرب تنش‌زدایی می‌کرد. همچنین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، افزایش نقش و کارآیی سازمان ملل متحد را در پی داشت. پس از روی کار آمدن میخائیل گورباچف، امپراطوری شرق و اردوگاه غرب به نوعی توافق و همسویی با یکدیگر دست یافتند که پس از جنگ جهانی دوم بی سابقه بود. این همسویی یک نتیجه مهم داشت که بر جنگ ایران و عراق و پایان آن تأثیرگذار و آن عبارت بود از حل و فصل برخوردهای منطقه‌ای و محلی با اعاده نقش سازمان

ملل متحد. «بدین ترتیب اعمال حق و تو که شورای امنیت را فلج کرده بود به حداقل رسید و شورای امنیت در منازعات بین‌المللی با تصویب قطعنامه‌های مکرر نقش فعالتری ایفاء کرد» (۲۸). این ویژگی پس از فروپاشی شوروی نمود بیشتری یافت و آمریکا سعی کرد تا اقدامات بین‌المللی خود را به واسطه سازمان ملل مشروعیت بخشد. در مقابل جمهوری اسلامی نیز سعی داشت با همکاری گسترده‌تر و نزدیک‌تر با مجامع بین‌المللی مانع از تبدیل آنها به اهرم فشاری علیه سیاست خارجی و داخلی خود شود. از دیگر پیامدهای مهم این رویداد افزایش اهمیت عنصر اقتصاد در روابط میان کشورها بود. با فروپاشی اردوگاه کمونیسم، رقابتها و مسابقات نظامی - تسلیحاتی در روابط بین‌الملل جای خود را به رقابت و همکاری اقتصادی داد و این امر موجب تقویت گفتمان رشد محور در ایران نیز شد. برآیند این تحولات، تشکیل قوه مجریه تکنوکرات به جای کابینه ایدئولوژیک از سوی آقای هاشمی بود و رئیس جمهور حتی قشر بسیجی را نیز دعوت به فعالیت‌های اقتصادی و حضور در صحنه‌های تولیدی کرد.

گفتار رشد محور در دوران سازندگی به ویژه پس از بروز بحران اقتصادی سالهای ۷۲-۱۳۷۱ به محاق رفت. در این سالها متعاقب حمله آمریکا به عراق، قیمت نفت به شدت کاهش پیدا کرد و به چهارده دلار در هر بشکه رسید. این در حالی بود که سیاست‌های تعیین شده اقتصادی بر مبنای هر بشکه بیست دلار قرار داشت (۲۹). براین اساس می‌توان به تعویق افتادن پرداخت دیون خارجی سنگین، کاهش شدید ارزش ریال، کاهش واردات مواد اولیه و اساسی، ورشکستگی کارخانجات و کاهش تولید، رشد بیکاری و تشدید تورم و فقر را از جمله پیامدهای بحران مذکور دانست. بحرانی که می‌توان آن را یکی از دلایل بروز شورش‌های دوره‌ای در شهرهایی چون مشهد، شیراز، و اسلامشهر در دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی دانست. به هر ترتیب در این دوره منافع به ویژه در اثر تغییر در مناسبات قدرت مورد تفسیر مجدد و باز تعریف قرار گرفت. در عین حال مطابق برنامه دولت آقای هاشمی لازم بود تا نوعی ثبات سیاسی در کشور پدید آید تا بستر مناسب برای سرمایه‌گذارهای کلان اقتصادی را فراهم آورد. بنابراین رقابت‌های سیاسی حتی در چارچوب خطوط قرمز، اساساً غیر مفید ارزیابی شده و به نوعی مخالف سامان سیاسی محسوب می‌شدند (۳۰) و این به معنای استمرار الگوی مسلط دوره دفاع در دوران سازندگی بود.

۳- ایده توسعه سیاسی؛ اشباع در تعریف و ارزیابی منافع ملی

گام دیگر باز تعریف و گسترش حوزه مفهومی منافع ملی، پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و پیروزی آقای خاتمی برداشته شد که با عنوان گفتمان توسعه سیاسی شناخته می‌شود. این گفتمان بر مطالبات سیاسی و اجتماعی اقشار نوپدید اجتماعی تأکید می‌نمود و مدعی بود که نظام

جمهوری اسلامی به موازات توسعه بخش اقتصادی و صنعتی به بخش‌های فرهنگی و سیاسی بهای لازم را نداده است و به همین دلیل ساختار فرهنگی و اجتماعی کشور توان انطباق با تحولات اقتصادی را ندارد. بنابراین باید پا به پای توسعه اقتصادی، زمینه مشارکت قانونی و عقلانی مردم در سرنوشت سیاسی خود مهیا گردد. در حقیقت نظریه پردازان طیف موسوم به چپ که حذف خود از مراکز قدرت را معلول شیوه‌های غیر دموکراتیک و انحصارگرایانه می‌دانستند، چاره کار را در تأکید بر توسعه سیاسی، گسترش احزاب و ایجاد رقابت حزبی، اجرای کامل قانون اساسی و بازتر کردن فضای سیاسی دیدند. این برنامه جدید نشانگر گذار طیف مذکور از مردم‌گرایی اقتصادی به مردم سالاری سیاسی بود. دقایق و عناصر گفتمان مذکور عبارت بودند از: آزادی، تکثره‌پتی و جامعه چند صدایی، تساهل و مدارا، مشارکت و رقابت عمومی، جامعه مدنی، حقوق بشر، محوریت قانون، گفتگو، صلح و... این دعوت به گفتگو و جامعه چند صدایی در ادامه به بحث در خصوص تقدم و یا تأخر توسعه سیاسی و اقتصادی در میان نخبگان رسمی منجر شد و در نهایت اجماعی در خصوص توسعه همزمان و همه جانبه حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را پدید آورد. این به آن معنا بود که گستردگی دامنه و حوزه تعریف منافع ملی در ادامه مسیر منطقی خود به حد اشباع رسیده است به گونه‌ای که بحث در خصوص خطوط قرمز نظام جمهوری اسلامی میان جناح‌های مختلف نضج یافت (۳۲) و یکی از نظریه پردازان جنبش دوم خرداد از پایان این پروژه سخن گفت (۳۳). به این معنا که فرارفتن از گفتمان دوم خرداد می‌تواند نظام رسمی را با بحران چارچوب^۱ مواجه کند. این تحول مفهومی در عین حال متأثر از تغییر در محیط بین‌الملل نیز بود. پس از فروپاشی شوروی، نظام بین‌المللی علی‌رغم خواست آمریکا، تک - چندقطبی شد یعنی در عین آن که آمریکا تنها ابرقدرت جهان بود اما برای استقرار نظم در سطح بین‌الملل به مشاوره و مشارکت مراکز دیگر قدرت نیز نیاز داشت. این دوره تا سال ۲۰۰۱ ادامه داشت که با عنوان دوره جهانی شدن از آن یاد می‌شود. فروپاشی نظام دوقطبی در سال ۱۹۹۱ باعث شمول بیشتر بسیاری از مفاهیم نظیر حقوق بشر، آزادی، اقتدار، جنگ، صلح، مشروعیت و... در جهان شد و جهانی شدن با تراکم زمان، فضا و مکان روندی پرشتاب یافت. جهانی شدن موجب شد تا از میزان نفوذ و کنترل آمریکا و غرب بر نظام بین‌الملل کاسته شود و بازیگران غیردولتی ناشناخته مانند N.G.Oها، شرکت‌های چندملیتی، اتحادیه‌های منطقه‌ای و قاره‌ای و حتی افراد اهمیت پیدا کنند. این امر یک خلاء اساسی در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کرد که به واسطه آن کشورهایی چون ایران توانستند رشد و توسعه خود را پی‌گیری کنند. بنابراین می‌توان

گفت موج اول گرایش ایران به جهانی شدن در زمان دولت آقای هاشمی اتفاق افتاد و سیاست‌های تعدیل اقتصادی در جهت سیاست‌هایی بود که سازمانهای جهانی اقتصاد اعم از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، آنها را تجویز می‌کرد. اما گام مهم در جهت پیشبرد منافع ملی بر طبق مفهوم جهانی شدن در دوران بعد از دوم خرداد برداشته شد که همان گسترش و اشاعه فرهنگ دموکراتیزاسیون بود. (۳۴)

در پرتو این گفت‌وگو، نهادهای مدنی و فرهنگی، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و احزاب به بازیگران اصلی میدان سیاست تبدیل شدند. به بیان خاتمی:

«بیایم یک بار از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان نگاه کنیم. بیایم به آزادی سیاست از سلطه زور بیاوریم تا در سایه آن انسان را آزاد کنیم. بیایم کاری کنیم تا سیاستمداران ما خردمندان و فرهنگ‌دوستان و آزادخواهان باشند...» (۳۵)

از این منظر گفت‌وگو مذکور سعی در حداقل نمودن ظرفیت دگرسازی نظام جمهوری اسلامی داشت و آن را مناسب‌ترین راهکار برای حفظ نظام می‌دانست و در نتیجه شعار اصلی خود را تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق تعیین کرده بود. در نهایت، گسترش حوزه باز تعریف منافع ملی بر مبنای مفهوم توسعه سیاسی به پذیرش ایده رئیس‌جمهور خاتمی در سطح بین‌الملل با عنوان «نظریه گفتگوی تمدنها» انجامید. پذیرفته شدن این نظریه در سازمان ملل و نامگذاری سال ۲۰۰۱ از سوی این سازمان به عنوان سال گفتگوی تمدنها، بیش از هر چیز نشانگر گذار جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور بین‌المللی، از واحد ملی تأثیرپذیر از محیط بین‌الملل به دولت - ملتی تأثیرگذار بر این محیط بود. یعنی جمهوری اسلامی در صدد بود تا به بی‌جویی منافع خود نه تنها در سطح داخلی و منطقه‌ای بلکه در محیط بین‌المللی بپردازد و همگام با راهبرد تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق در چارچوب قانون اساسی در سیاست داخلی، سیاست مشابهی را در عرصه سیاست خارجی و در چارچوب منافع ملی اتخاذ نماید به گونه‌ای که دشمن به مخالف، مخالف به رقیب، رقیب به همکار و همکار به شریک تبدیل شود.

ج. ۱۱ سپتامبر؛ اولویت منفعت بقای نظام

رویداد یازدهم سپتامبر برای ایالات متحده آمریکا به منزله خروج از بحران معنا بود. (بحران بی‌معنا شدن بسیاری از مفاهیم، ترتیبات و سلاحها در عصر جهانی شدن). پس از یازدهم سپتامبر آمریکا توانست بر مبنای دوگانه جدید امنیت/تروریسم، جایگاه کشورها در جهان و مناطق گوناگون و هم چنین نحوه شکل‌گیری دوستان و دشمنان، ائتلافها و ضدائتلافها و اتحادها و ضداتحادها را مشخص کند. بر مبنای دوگانه مذکور ایالات متحده در صدد ایجاد یک نظام دوقطبی

جدیدی است که در آن خود نقش قطب برتر را ایفا کند و در عین حال قطب مقابل مانند اتحاد جماهیر شوروی نیرومند نباشد. در این چارچوب آمریکا اعلام نموده که کشورها یا با ما هستند و یا با تروریسم و در این میان بی طرفی بی معناست. (۳۶) این بدان معناست که سیاست بیش از هر زمان دیگری در محیط بین الملل ساده شده و از آن ابهام زدایی شده است. بر این اساس شوراهائی مانند جمهوری اسلامی ایران نیز می بایست در موقعیت جدید موضع خود را روشن نمایند و دیگر نمی توانند با استفاده از پیچیدگی محیط بین الملل در دوره پیشین به تعقیب منافع خود بپردازند. در عین حال گرچه جمهوری اسلامی ایران در اولین واکنش نسبت به حادثه ۱۱ سپتامبر آن را به عنوان عملی تروریستی محکوم و با بازماندگان قربانیان آن اظهار همدردی کرد، اما چندی بعد جرج دبلیو بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ طی نطقی در کنگره آمریکا، از ایران به همراه عراق و کره شمالی به عنوان محورهای اهریمنی^۱ یاد کرد. وی در نطق مفصل خود که در تداوم نطق سنتی روسای جمهور آمریکا ایراد شد چنین گفت:

«... هدف ما به انقیاد در آوردن رژیم هایی است که با سلاح های کشتار جمعی به تهدید آمریکا، دوستان ما و متحدین ما می پردازند و به حمایت از تروریسم مشغولند. برخی از این رژیم ها پس از حوادث یازدهم سپتامبر سکوت پیشه کرده اند اما ما ماهیت و نیت باطنی آنان را می شناسیم... ایران نیز با جدیت برنامه دستیابی به این سلاحها و صدور ترور را دنبال می کند و در همین حال تعداد انگشت شماری از افرادی که منصوب و منتخب مردم این کشور نیستند امید مردم ایران به آزادی را سرکوب می کنند...» (۳۷)

بوش به رغم مخالفت گسترده از سوی سه کشور یاد شده، ناتو و برخی متحدین خود، ادعاهای خود را در دیدار با پادشاه اردن - در روز جمعه اول فوریه - تکرار کرد و این موضع گیری پس از آن بارها و بارها در سخنان وی و سایر مقامات رسمی آمریکا انعکاس یافت. (۳۸) در روز ششم فوریه نیز جورج تننت رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا CIA در برابر اعضای کمیته اطلاعات سنا به تشریح دلایل قرار گرفتن نام ایران در فهرست محور اهریمنی پرداخت. وی اتهام ادامه برنامه تولید سلاحهای استراتژیک از سوی ایران را تکرار و تأکید کرد که سازمان سیا در ماههای اخیر چند گزارش هشداردهنده در این مورد داشته است. (۳۹)

به هر ترتیب مهم ترین ویژگی نطق رئیس جمهور ایالات متحده این بود که تعریف دشمن را که پیش از این همه تروریست ها را در برمی گرفت متحول و حیطة آن را به کشورهای خاص محدود ساخت. از سوی دیگر برای نخستین بار در لحن رئیس جمهور آمریکا، مردم ایران و حکومت آن از هم تفکیک شدند. بر این اساس مردم ایران مردمی آزادیخواه، مترقی و خواهان رابطه با ایالات

متحده هستند و در مقابل، مسوولین نظام جمهوری اسلامی به عنوان اعضای ائتلاف اهریمنی آزادیهای مردم را سرکوب می‌کنند و ماهیتی ضدآمریکایی دارند. پس از این سخنان نیز جرج بوش در نطق دیگری مردم ایران را ملتی به گروگان گرفته شده^۱ نامید. در عین حال به نظر می‌رسد که این تمایزگذاری تصادفی و بدون برنامه نیست. برای نخستین بار خانم کاندلیزارایس مشاور امنیتی رئیس جمهور آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «ارتقاء منفعت ملی»، ایران را به دلیل ترویج بنیادگرایی اسلامی، تلاش در جهت رادیکالیزه کردن دولتهای میانه‌رو عرب، سعی در تولید تسلیحات کشتار جمعی و تهدید اسرائیل، به همراه کشورهای عراق و کره شمالی، رژیم یبغی نامید. (۴۰) پس از آن نیز در تابستان ۲۰۰۰م و در زمان تمدید قانون تحریم‌های ایران و لیبی، تبلیغات برضد جمهوری اسلامی شدت یافت و چنین القاء شد که بین مردم ایران و حکومت آن فاصله و جدایی وجود دارد. مردم ایران به عنوان جوانانی معرفی شدند که کاملاً طرفدار آمریکا و مخالف نظام تحت حاکمیت روحانیت (که قدرت اصلی را در دست دارند) هستند. برای مثال پاتریک کلاوسون از مدیران «مؤسسه مطالعات خاور نزدیک و واشنگتن» چنین استدلالی را برای توجیه تمدید قانون مذکور بیان کرد که سیاست آمریکا در قبال ایران باید مبتنی بر «دادن دست دوستی به مردم ایران» و در عین حال «ابراز خصومت نسبت به رژیم این کشور» باشد. (۴۱)

همچنین در پروژه استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم که در پانزدهم فوریه ۲۰۰۱م، از سوی وزارت دفاع آمریکا منتشر شد، تضاد مردم و حکومت در ایران در قالب تقابل «جمهوریت» و «اسلامیت» تصویر شده و همین تقابل عامل اصلی سقوط نظام معرفی شده است: «...ممکن است در ربع قرن آینده حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر حکومت ایران جمهوری اسلامی است اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت قرون وسطایی تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آینده از هم اینک آغاز شده اما نتیجه آن برای هیچ کس روشن نیست. اگر رژیم فعلی سقوط کند امواج آن در سراسر جهان اسلام احساس خواهد شد و به تبع آن جنبش‌های اسلامی تندرو ضربه خواهند خورد. این امر راه را برای برقراری روابط پسندیده میان ایالات متحده و ایران هموار خواهد ساخت...» (۴۲)

نکته جالب اینکه گزارش بالا براساس قانون امنیت ملی آمریکا و در چهارچوب کمیسیون مشورتی فدرال طراحی و به مرحله اجرا درآمده است و از این رو یک دستورالعمل سیاسی و امنیتی برای بکارگیری در امنیت ملی آمریکا به حساب می‌آید. به تازگی نیز گروه بین‌المللی بحران ICG، گزارشی تحلیلی درباره ایران منتشر کرده و در آن از ایران به عنوان «کشوری برسر

دوراهی» یاد شده که میان رهبران و مردم آن اختلاف عمیقی برسر آینده کشور وجود دارد. (۴۳) همان‌گونه که مشاهده می‌شود ویژگی تمام این گزارش‌ها و سخنان، عزم جدی آمریکا برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی با فرض جدایی مردم از نظام است. این امر در طول تاریخ جمهوری اسلامی یک پدیده بی‌سابقه است چرا که گستره منافع ملی را به منفعت نظام تقلیل داده است. در واقع ایالات متحده با توجه به این حقیقت که تهدیدات قبلی از آنجا که بقاء ملی را در معرض تهدید قرار می‌دادند به ناکامی انجامیدند، برآن است تا در این مقطع - حداقل در بعد تبلیغات - تهدید را متوجه «بقاء حکومت» کند. که در این صورت «منافع ملی» به «منفعت بقای حکومت» تحویل شده و در صورت لزوم رقابت و مشارکت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به نفع بقاء نظام تعطیل می‌شود. چرا که پیش از هر چیز باید حکومتی وجود داشته باشد تا ارزش‌هایی همچون استقلال سیاسی بر تمامیت ارضی، هویت فرهنگی و رفاه عمومی را حفظ یا تأمین کند. (۴۴) این امر به خصوص در ایران که حکومت عامل و متولی پیشبرد پروژه توسعه (اقتصادی، سیاسی و...) است، بارزتر و نمایانتر می‌نماید. در این صورت پیش‌بینی آمریکایی‌ها این است که اولاً جمهوری اسلامی دوباره به دولتی منزوی در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل می‌شود که به تنهایی توان تأمین منافع خود را نخواهد داشت و در نتیجه آمریکا در غیاب او به عنوان قطب برتر نظام بین‌المللی، منافعتش را مصادره می‌کند. (تاکنون نیز آمریکا همواره برآن بوده است تا قدرت جمهوری اسلامی ایران را در سطح داخلی، آن هم به گونه‌ای شکننده، محدود کند و از تبدیل آن به یک قدرت منطقه‌ای و فراملی ممانعت به عمل آورد. در این صورت همه تلاش‌های ده سال اخیر نظام برای گسترش سطح و عمق منافع ملی با شکست مواجه خواهد شد.) ثانیاً کاهش ابعاد و اضلاع منافع ملی و فهم از آن (جانشینی منفعت نظام با منافع ملی)، سبب تکثیر مصداقی مفاهیم دشمن، دیگری، بیگانه و رقیب شده و جمهوری اسلامی را بیش از پیش آسیب‌پذیر می‌کند به گونه‌ای که ممکن است حتی همراهان دیروز را در هیئت مزاحمان و دشمنان امروز ببیند.

ثالثاً تسلط این گفتمان تقلیل‌گرا می‌تواند موجب آن شود که در سطح بازیگران اصلی (هرچند به گونه‌ای پنهان)، بازیگران امنیتی، اطلاعاتی و نظامی، جایگزین بازیگران پیشین شوند که این امر هرچند عقلایی می‌نماید اما در حقیقت به معنای ساده‌سازی امر سیاست در عرصه داخلی و انتقال بازیگران پشت صحنه به خط اول مقابله است. در نتیجه آخرین حلقه بازیگران رسمی جمهوری اسلامی نیز به محک تجربه گذاشته می‌شوند و نظام واپسین سرمایه‌های خود را هزینه خواهد کرد.

نتیجه

واقعه ۱۱ سپتامبر در سال گفتگوی تمدنها و در همان شهری که جهان پیشنهاد سیدمحمد خاتمی را پذیرفته بود، عاملی بود برای به محاق رفتن تلاش نظام جمهوری اسلامی برای جستجوی منافع ملی‌اش در محیط بین‌الملل و تعریف آن در قامتی جهانی. به همین سبب بود که خاتمی از ایده گفتگوی تمدنها به تقاضای ائتلاف برای صلح عبور کرد و واژگانی چون جامعه مدنی، توسعه سیاسی، آزادی مخالف و دگرپذیری سیاسی را فروگذارد تا منفعتی فوری‌تر و حیاتی‌تر را تحصیل نماید.

در آن سوی دنیا نیز جرج بوش بی‌سابقه‌ترین تهدید امنیت ملی آمریکا در سده گذشته را تبدیل به طلایی‌ترین فرصت طول تاریخ آن کرد و از تهدید نسبت به پرستیژ آمریکا و تحقیر نمادهای آن به تسلط بر نظام بین‌الملل گذر نمود و در این رهگذر امنیت نظام جمهوری اسلامی را به مخاطره افکند. اما به هر صورت آینده‌گشوده است و تقدیر هیچ سرنوشت محتومی را برای ما رقم نزده است. سرنوشت ما را رفتار و گفتار آینده ما تعیین می‌کند و در این میان واقع‌بینی و فرصت‌شناسی خردمندانه مهم‌ترین برگهای برنده ما هستند. به بیان مورگنتا: «هیچ مسئله‌ای هرچقدر هم که ناامیدکننده به نظر برسد واقعاً غیر قابل حل نیست به شرطی که بدرستی معنا گردد و منابع لازم و تلاش‌های مناسب برای حل آن بکار گرفته شود». (۴۴) براین اساس به نظر می‌رسد که اولاً در صورت تشکیل هرگونه دولت بحران، بازیگران و تصمیم‌گیرندگان اصلی آن باید سیاسیون به خصوص منتخبین مردم باشند. این امر از یک سو مانع از سیاستها و موضع‌گیریهایی نسنجیده و تندروانه - که می‌تواند بهانه لازم را به آمریکا بدهد - می‌شود و از سوی دیگر ظرفیت دگرسازی دولت مذکور را کاهش داده و به هزموں شدن و فراگیر شدن تصمیمات آن کمک می‌کند. ثانیاً جمهوری اسلامی باید از این قابلیت استراتژیک بهره‌مند شود که در داخل و در منظر شهروندان خود به گونه‌ای شفاف و با حداقل پنهان کاری به نظر آید و همزمان در خارج و به ویژه در منظر دشمنان، مبهم و غیر قابل پیش‌بینی جلوه‌گر شود به گونه‌ای که در عین پر نمودن شکافهای احتمالی خود با مردم، اجازه ندهد در هر بحران منطقه‌ای، تصمیمات دولت بحران از پیش مشخص و برای دیگر کشورها قابل حدس زدن باشد.

ثالثاً نظام باید در سیاستها و رویه‌های اجرایی، تقنینی و قضایی خود از هرگونه رفتار و گفتاری که شائبه تقابل و تضاد جمهوریت و اسلامیت را تقویت می‌کند خودداری کرده و به خصوص اجازه ندهد که جمهوریت نظام (به مثابه مجرای پیوستگی مردم با حکومت) قربانی رقابتهای سیاسی شود.

یادداشت‌ها

۱. سریع‌القلم، محمود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۳۷.
۲. برای مثال انقلاب اسلامی ایران روابط شرق و غرب را به رقابت و تنش در عین همکاری بدل کرد، جایگاه جهان سوم را در نظام دوقطبی منعطف به ویژه از رهگذر افزایش حیثیت جنبش عدم تعهد ارتقا بخشید و بافت سیاسی جهان را از تقابل ایدئولوژیک کمونیسم - کاپیتالیسم به تقابل معنویت‌گرایی - مادی‌گرایی تغییر داد. این انقلاب همچنین حیثیت کشورهای مترویل را نزد دولتهای اقماری کاهش داد، استراتژی نظامی - امنیتی آمریکا در منطقه خلیج فارس را که بر آموزه دوستون نیکسون استوار بود دستخوش تغییرات عمده ساخت و حلقه سنتو را که در راستای استراتژی دفاع پیرامونی و سیاست سد نفوذ تحقق یافته بود فرو ریخت. در این ارتباط ر.ک. دهشیری، محمدرضا، درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی(ره)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۸۰، ص ۲۹۳.
۳. به عنوان مثال نگاه کنید به: سجادپور، سیدمحمدکاظم، «ایران و ۱۱ سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۳۸۰، شماره ۴، صص ۹۹۲-۹۶۷.
۴. پلامنتس، جان، «منفعت در علوم سیاسی»، احمد کریمی، در فرهنگ علوم اجتماعی، تهران، مازیار، ۱۳۷۶، ص ۸۱۵.
۵. کلینتون، دیوید، دو رویه منفعت ملی، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۲۰.
6. Rosenau, James, "National Interest", in: Sill, David (ed), *International Encyclopedia of the Social Sciences*, New York, Macmillan Company 1972, Vollume 11, p34
۷. افتخاری، اصغر، درآمدی بر خطوط قرمز در رقابتهای سیاسی، تهران، فرهنگ گفتمان (مرکز بررسیهای استراتژیک ریاست جمهوری)، ۱۳۸۰، ص ۱۶۵.
۸. سریع‌القلم، محمود، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۸۰، ص ۱۸.
۹. هونتزینگر، زاک، درآمدی بر روابط بین‌الملل، عباس آگاهی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۹۳.
۱۰. دویج، کارل و رابرت کیوهین و جوزف نای، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ج اول، وحید بزرگی،

- تهران، ماجد، ۱۳۷۵، ص ۳۰۷.
۱۱. دو رویه منفعت ملی، پیشین، ص ۱۳۲.
۱۲. همانجا، ص ۲۰.
۱۳. افتخاری، اصغر، «ابعاد انتظامی امنیت ملی»، در مقالاتی پیرامون امنیت ملی و نقش نیروی انتظامی، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ناجا، ۱۳۷۹، ص ۲۸.
۱۴. همانجا، ص ۳۶.
15. Mclean, Iain, *Concise Dictionary of Politics*, Oxford, Oxford University Press, 1996, p 333.
۱۶. عسگری، محمود، «منافع ملی در عصر جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳۸۰، شماره اول و دوم، صص ۹۷، ۹۸.
۱۷. سلامی، حسن، «علل به وجود آورنده جنگ عراق علیه ایران»، در انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌الملل، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۴۵.
۱۸. «سیری در جنگ ایران و عراق، آغاز جنگ»، روزنامه همشهری، ۳۱ شهریور ۱۳۷۹، ص ۵.
۱۹. در انتخابات اولین دوره مجلس، مسعود رجوی، عضو شاخص کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق یعنی با نفوذترین گروه چپ غیر مذهبی و نامزدی که بیشترین آراء این سازمان را در تهران کسب کرده بود، در حالی نفر ۳۹ تهران شد که با تمام تبلیغات ممکن در انتخابات شرکت کرده بود. در این ارتباط ر.ک. دهقان، غلامعلی، «انتخابات تهران: مجلس اول تا مجلس پنجم، روزنامه مشارکت، ۱۳۷۸/۱۱/۳۰، ص ۸.
۲۰. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۵۵.
۲۱. همانجا، ج ۱۵، صص ۲۲۶-۲۲۰.
۲۲. روشندل، جلیل، امنیت ملی و نظام بین‌الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۶۳.
23. Ansari, Ali, *Iran, Islam and Democracy; The Politics of Managing Change*, London, Royal Institute of International Affairs, 2000. p 50.
۲۴. نظریه‌های روابط بین‌الملل، پیشین، ص ۳۰۰.
۲۵. احتشامی، انوشیروان، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع، امنیت، ابراهیم متقی و زهره یوستین‌چی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱.
۲۶. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: حجاریان، سعید، «تحول مفهوم امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران»، روزنامه مشارکت، ۱۳۷۹/۱/۲۵، ص ۸.
27. Baktiari, Bahman, *Parliamentary Politics in Revolutionary Iran*, Florida University Press, 1996, pp 193-195.
۲۸. یزدان‌فام، محمود، «تأثیر تحولات نظام بین‌الملل بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸»، در انقلاب اسلامی جنگ تحمیلی و نظام بین‌الملل، پیشین، ص ۱۹۵.

۲۹. سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، پیشین، صص ۴۸، ۴۹.
۳۰. درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی، پیشین، ص ۶۳.
۳۱. برای مثال نگاه کنید به: فکوهی، ناصر و دیگران، خط قرمز، آزادی اندیشه و بیان و حد و مرزهای آن، تهران، قطره، ۱۳۷۷.
۳۲. بشیریه، حسین، «پایان یک پروژه» در عبور از خاتمی، تهران، ذکر، ۱۳۷۹، صص ۴۰-۵۳.
۳۳. بشیریه، حسین، «جایگاه منافع ملی در سیاستگذاری داخلی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳۸۰، شماره اول و دوم، صص ۷۳-۷۲.
۳۴. سخترانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.
۳۵. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: احسانی، کاوه، «یا با ما یا با تروریست‌ها: محور شیطانی و سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه گفتگو، سال ۱۳۸۰، شماره ۳، صص ۱۱۲، ۱۲۳.
۳۶. برای مطالعه متن کامل نطق بوش ر.ک: بوش، جرج، «زمان به نفع ما نیست»، رضا سادات، همشهری ماه، اسفند ۱۳۸۰، شماره ۱۲، صص ۸۸-۹۱.
۳۷. گلشن پژوه، محمودرضا، «سخترانی ۲۹ ژانویه بوش: روایا و واقعیت»، در گزیده تحولات جهان، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، شماره ۲، ۱۳۸۰، ص ۹.
۳۸. «ایران به روایت رئیس سیا»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۶، ۱۳۸۰/۱۲/۲۸، ص ۳.
39. Rice, Condoleezza, "Promoting the National Interest", *Foreign Affairs*, (January/February) 2000, Volume 79, No.1, p 61,62.
۴۰. نمازی، سیامک، «از ابلسای ۲ تا محور شرارت، شکل‌گیری سیاست‌های دولت بوش در قبال ایران» در گزیده تحولات جهان، شماره ۶، تهران، مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱، صص ۱۶۱، ۱۶۰.
۴۱. کمیسیون امنیت ملی آمریکا، استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰.
۴۲. گزیده تحولات جهان، شماره ۶، پیشین، ص ۲۱.
۴۳. امنیت ملی و نظام بین‌الملل، پیشین، ص ۳۴.
۴۴. مورگنتا، هانس‌جی، سیاست میان ملت‌ها، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۱۴.